

نشریه ادبیات تطبیقی
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه شهید باهنر کرمان
سال ۹، شماره ۱۶، بهار و تابستان ۱۳۹۶

تأثیرپذیری ملای جزیری از حافظ شیرازی در مضمون عشق
(علمی - پژوهشی)

هادی بیدکی^۱

چکیده

در مقاله حاضر، موضوع و مفهوم عشق در غزلیات حافظ شیرازی و ملای جزیری بررسی شده تا اینکه نخست، تأثیر فراگیر افکار و اشعار حافظ در ادبیات کرمانجی را بویژه در غزلیات ملای جزیری نمایان و سپس، شخصیت ملای معرفی و میزان تأثیر او از حافظ را در مقوله عشق بررسی تطبیقی کنیم. در مرحله نخست، توضیح مختصری درباره گویش کرمانجی، شخصیت حافظ و ملای پیشینه عشق در ادبیات فارسی و کرمانجی داده شده، سپس، موضوعات مربوط به مفهوم عشق از غزلیات دو شاعر مذکور استخراج شده و پس از تبیین و تطبیق مطالب، به عنوان نمونه به ابیاتی از حافظ و ملای استناد شده است. بدنه اصلی مقاله، متکی بر سه محور ماهیت و ویژگی عشق، دشواری های راه عشق و ضروریات سلوک عشق است. در غزلیات این دو شاعر، نخست، ماهیت و ویژگی های والای عشق توصیف شده، سپس، مراحل و مقامات عاشق در سلوک راه عشق ترسیم شده و در پایان، ضروریاتی هم برای گذر از سختی های عشق و نیل به وصال معشوق ذکر شده است. به طور کلی، ملای به پیروی از حافظ، عشق را سرچشمه هستی و موهبتی ازلی و ابدی می داند؛ این عشق، نوعی سلوک سرشار از خطر و سختی است که هرکسی لیاقت آگاهی از آن را ندارد. همچنین، سلوک این راه پرخطر نیازمند پیروی از پیر یا مرشد و گذشتن از جان خویشتن است.

واژه های کلیدی: تأثیرپذیری، عشق، حافظ شیرازی، ملای جزیری.

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد: h.bidaki@mail.um.ac.ir

۱- مقدمه

سخن از تأثیر و تأثرات شاعران و نویسندگان یک زبان بر زبان یا زبان‌های دیگر، یکی از موضوعات لازم و مفیدی است که در حوزه ادبیات تطبیقی قابل بررسی است. ادبیات فارسی با پیشینه دازدامنی که از آن سراغ داریم، بیشترین تأثیرات را بر ادبیات دیگر زبان‌ها، خصوصاً ادبیات کرمانجی داشته است. ادبیات منظوم کرمانجی، به شدت متأثر و مقتبس از آثار شاعران مشهوری چون فردوسی، سعدی، مولوی و خصوصاً حافظ در ادبیات فارسی است. در این میان، حافظ و غزلیات او، تأثیرات بیشتری بر ذهن و زبان شاعران کرمانج داشته، طوری که با اندکی دقت می‌توان رد پای موضوعات و مفاهیم غزلیات حافظ را در اشعار شاعران کرمانج، خصوصاً در غزلیات ملا احمد جزیری، تحلیل و بررسی کرد. عشق از جمله موضوعات بااهمیت و تاثیرگذار در غزلیات حافظ است که ملا احمد جزیری در غزلیاتش، بیشترین توجه و تمرکز خود را نسبت به آن معطوف ساخته است.

۱-۱- بیان مسئله

عشق، کهن‌ترین و در عین حال، پیچیده‌ترین مضمون ادبیات غنایی است که مورد توجه بیشتر صاحب‌قلمان کهن و نو، اعم از شاعران و نویسندگان قرار گرفته، به طوری که مرز فرهنگ‌ها و اقلیت‌ها را درنوریده و به یک موضوع جهانی تبدیل شده است. ملای جزیری، یکی از شاعران مطرح و معروف ادبیات کرمانجی است که دیوان اشعاری از او باقی مانده و عشق، یکی از موضوعات و مفاهیم کلیدی در اشعار اوست و شاعر در این مقوله، به شدت متأثر از ذهن و زبان حافظ در غزلیات اوست. با مطالعه و تورق اشعار حافظ و ملا، در خواهیم یافت که در غزلیات این دو شاعر، عشق در سه محور موضوعی ماهیت و ویژگی عشق، دشواری‌های راه عشق و ضروریات سلوک عشق، اشتراکات بسیاری دارد و این امر، نفوذ اندیشه حافظ در ادبیات کرمانجی و بویژه افکار و غزلیات ملا را آشکار می‌سازد.

۱-۲- پیشینه تحقیق

تا جایی که نویسنده جست‌وجو کرده و اطلاع دارد، تاکنون تحقیقی تطبیقی با محوریت عشق در غزلیات حافظ و ملا انجام نشده است ولی اغلب حافظ‌پژوهان، مانند عبدالحسین زرین کوب در «از کوچه رندان»، منوچهر مرتضوی در «مکتب حافظ»، محمد معین در «حافظ

شیرین سخن»، احمدعلی رجایی بخارایی در «فرهنگ اشعار حافظ» و دیگران، در کنار موضوعات مختلف مربوط به حافظ و اشعار او، به موضوع عشق هم پرداخته‌اند. پایان‌نامه کارشناسی ارشدی هم با عنوان «مقایسه جلوه‌های عشق در اشعار حافظ و ابن فارض»، در دانشگاه فردوسی مشهد با راهنمایی دکتر سیدحسن سیدی، در سال ۱۳۸۷، دفاع شده که از همه آنها بهره برده‌ایم؛ هرچند صریحاً و مستقیماً به بررسی و تطبیق محتوایی موضوع عشق در غزلیات حافظ و ملّا با توجه به سه محور مذکور در چکیده (ماهیت و ویژگی عشق، دشواری‌های راه عشق و ضروریات سلوک عشق)، نپرداخته‌بودند.

۱-۳- ضرورت و اهمیت پژوهش

حافظ، یکی از شاعران مشهور و محبوبی است که گستره تأثیر او در ذهن و زبان بیشتر فرهنگ‌ها و قومیت‌های ایرانی و غیرایرانی انکارناپذیر است و تحقیق و بررسی درباره این تأثیرگذاری و تأثیرپذیری، امری لازم و مفید محسوب می‌شود. تأثیر اندیشه‌های حافظ بر ادبیات عربی و ترکی، امری آشکار است و در این میان، زبان و ادبیات کرمانجی هم علاوه بر اینکه متأثر از افکار و علایق عامه کرمانج‌هاست، از اندیشه و غزلیات شاعران فارسی‌زبانی مانند حافظ هم اقتباس پذیرفته‌است.

ملای جزیری، یکی از شاعران پیش‌کسوت ادبیات کرمانجی است که مقوله و موضوع عشق، در دیوان اشعار او نقشی برجسته دارد. موضوعات و مفاهیم مربوط به عشق در دیوان ملّا، به شدت متأثر از افکار حافظ است و لازم و ضروری است تا موضوع عشق، در دیوان دو شاعر بررسی و تحلیل شود. اهمیت نگارش مقاله در این است که اولاً، نفوذ افکار و غزلیات حافظ در زبان و ادبیات کرمانجی روشن خواهد شد؛ ثانیاً، مخاطبان با یکی از شاعران کرمانج‌زبان متأثر از افکار حافظ آشنا خواهند شد؛ ثالثاً، اشتراکات اندیشگانی حافظ و ملّا درباره عشق، روشن و تأثیر و اقتباس ملّا از حافظ بررسی خواهد شد.

۲- بحث

محققان متأخر، قلمرو پژوهش در ادبیات تطبیقی را در شش حوزه کلی تقسیم‌بندی کرده‌اند که روابط ادبی، یکی از این حوزه‌هاست و مبنای این مقاله بر آن استوار است. روابط ادبی، خود مشتمل بر چند زیرشاخه است که مهم‌ترین آنها، تأثیرات و تشابهات ادبی است. در

زیرشاخه اول، تأثیر یک نویسنده بر یک یا چند نویسنده دیگر و یا تأثیر چند نویسنده بر یک نویسنده از فرهنگی متفاوت، قابل بررسی است. این نوع تأثیرات، گاه مستقیم و از طریق مطالعه و آشنایی یک نویسنده با آثار نویسنده دیگر صورت می‌گیرد و گاه غیرمستقیم و از طریق ترجمه آثار او. (ن.ک: انوشیروانی، ۱۳۸۹: ۱۸-۱۷) در زیرشاخه دوم، شباهت‌هایی بین دو یا چند اثر ادبی وجود دارد که هیچ ارتباط زمانی و مکانی بین نویسندگان آنها وجود ندارد و این شباهت‌ها، ممکن است ناشی از ماهیت یکسان موضوع نزد ملل مختلف باشد. (ن.ک: همان: ۲۲)

۲-۱- مختصری درباره زبان کردی و گویش کرمانجی

زبان کردی، یکی از شاخه‌های کهن زبان‌های ایرانی-آریایی است که نزدیک پانزده تا بیست میلیون کُرد با آن سخن می‌گویند. گستره پراکندگی کردها در جهان، اغلب متمرکز در بخش‌هایی از کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه و شوروی است. زبان کردی، گویش‌های متعددی دارد و به‌طور کلی، مشتمل است بر سه گویش. اولین و مهم‌ترین گویش کردی، مربوط به گروه شمالی است که نزدیک به دوازده میلیون کُرد با این گویش تکلم می‌کنند و مشتمل است بر دو گروه غربی و شرقی؛ گویش گروه غربی، به کرمانجی معروف است و در میان کردهای ترکیه و سوریه و لبنان و آذربایجان غربی و شمال خراسان رایج است و گویش گروه شرقی به «بادینانی» موسوم است و در میان کردهای شوروی و شمال غربی عراق و موصل کاربرد دارد. دومین گروه گویش کردی، مربوط به گروه مرکزی است و در شمال شرقی عراق و کردستان ایران مرسوم و به «سورانی» معروف است. سومین گروه گویش کردی، مربوط به گروه جنوبی است و از تعدادی گویش متفاوت و ناهمگون مانند کرمانشاهی، سنجابی، کلهری، لکی و... تشکیل شده است. (ن.ک: بلو، ۱۳۸۷: ۲/۵۵۴-۵۴۱)

۲-۲- معرفی حافظ و ملا و دیوان غزلیات آنها

مولانا شمس‌الدین محمد خواجه حافظ شیرازی (م. ۷۹۲)، یکی از بزرگ‌ترین غزل‌سرایان فارسی‌زبان ایرانی است که در آغاز سده هشتم در شیراز به دنیا آمد. از آغاز زندگی این شاعر بلندمرتبه، اطلاعات معتبر و دقیقی وجود ندارد؛ جز مقدمه‌ای که دوست و هم‌درس او، محمد گل‌اندام، بر دیوان اشعار او افزوده که در این مقدمه هم اطلاعاتی درباره زندگی

حافظ ذکر نشده است. حافظ، سالیان دراز در پیشگاه استادان ادب فارسی و عربی و سرآمدان تفسیر قرآن و حکمت و کلام اسلامی به ارادت حضور یافته و با آن ذهن وقاد و قریحه خداداد، سرمایه‌ای گران قدر از فضل و فضیلت اندوخته و قرآن کریم را با چهارده روایت آن از بر کرده و تخلص شاعرانه خود را به همین مناسبت، حافظ برگزیده و از کلام خدا نکته‌ها آموخته و گفته است. (ن.ک: خطیب رهبر، ۱۳۸۷: بیست و پنج - تا بیست و شش)

غزلیات حافظ سرشار از مفاهیم و مضامین عاشقانه و عارفانه و توأم با صنایع بلاغی و معلوماتی از منابع دینی و عرفانی و علوم مختلفی است که از زمان خود حافظ تاکنون، در میان مردم رایج است. شاعران فروانی از زمان حافظ به بعد، در استقبال و پیروی از غزلیات او طبع آزمایی کرده‌اند. در سده نهم و دهم، فارسی‌سرایی مانند بنایی هروی (م. ۹۱۸) دیوان غزلیاتی را در پیروی از غزلیات حافظ ترتیب داد. گستره تأثیر غزلیات حافظ به ادبیات ترکی نیز کشیده شد، به طوری که ترکی‌سرایی مانند امیر علی شیر نوایی (م. ۹۰۶)، در دیوان فارسی خود مکرراً متأثر از غزلیات حافظ بود و ابیات بسیاری را در جواب ابیات او سرود. نفوذ افکار و غزلیات حافظ در ادبیات کرمانجی هم آشکار است و یکی از شاعران کرمانج‌زبانی که به شدت متأثر از افکار حافظ بوده، احمد جزیری است.

احمد جزیری، متخلص به ملّا (و بعضاً نشانی)، از شاعران بزرگ زبان و ادبیات کرمانجی است که دیوان اشعار او به گویش شمالی غربی زبان کردی، یعنی گویش کرمانجی، باقی است و چندین بار تصحیح و چاپ شده است. متأسفانه دیوان اشعار این شاعر بلندمرتبه کرمانج‌زبان در میان کردهای ایران و بویژه کرمانج‌های خراسان، ناشناخته و گم‌نام است و اندک شهرتی هم که نصیب آن شده، نتیجه زحمات کردهای خارج از ایران است.

ملّا احمد از مردمان بوتان (جزیر کنونی)، شهری واقع در دامنه کوه جودی، در کردستان ترکیه است. محققان و مورخان ادبی کرد، برای تاریخ تولد و فوت ملّا تاریخ‌های متعددی را ثبت کرده‌اند که از میان آنها می‌توان به گفته مصحح دیوان ملّا درباره تاریخ فوت او در سال ۱۰۵۰ اعتماد کرد. این استنباط، بر اساس ماده تاریخی است که فقی تیران، شاعر معاصر ملا، درباره مرگ او سروده و به حساب ابجد، برابر است با سال ۱۰۵۰. درباره زندگانی ملا

هم روایات متعددی وجود دارد؛ از جمله اینکه، ملّا از عشیره کرد بُختی و از خاندان علم و فضیلت بوده، نخست نزد پدرش، شیخ محمد، علوم اولیه را فرا گرفته، سپس، جزیر را ترک کرده و برای تحصیل علم، به مناطق کردنشین دیگری، مانند هکاری و دیار بکر و عمادیه، سفر کرده و پس از کسب دانش، از «ملّا طه» اجازه منبر گرفته و به جزیر بازگشته و به تدریس و موعظه پرداخته و پس از مدتی به شهر حصن کیفا رفته و تدریس را در آنجا دنبال کرده است ولی پس از چندی، تدریس و موعظه را رها کرده و به سلوک عرفانی و ریاضت و عبادت پرداخته است. (ن.ک: روحانی، ۲۰۱۱: ۱۹۴، الصویرکی، ۲۰۰۶: ۷۲۳ و ژابا، ۱۲۷۷: ۱۳-۱۴)

ماجراهای متنوع دیگری هم درباره ملّا در منابع ثبت است که ذکر و تحلیل آنها به درازا می کشد؛ همین اندازه کافی است که از آنجا که ملّا در اشعار خود به حافظ و جامی اشاره کرده و در سال ۱۰۵۰ در گذشته، بایستی او را از شاعران نیمه دوم سده دهم و نیمه اول سده یازدهم دانست.

ملّا در غزلیات کرمانجی خود، بسیار متأثر از افکار حافظ در غزلیات اوست. این تأثیر و اقتباس گاه آشکار است، به طوری که اولین شعر دیوان خود را در قالب چهار مصرعی سروده و پس از هر سه مصرع کرمانجی، فوراً مصرع‌های دوم اولین غزل دیوان حافظ را تضمین کرده است؛ این تضمین، به اندازه‌ای استادانه و به دور از تکلف، در همان وزن اولین غزل حافظ سروده شده که شگفت‌انگیز است. ملّا در هر چهار مصرع این غزل، به گویش کرمانجی مقدمه ورود به بحثی را فراهم می کند و سپس، با مصرعی از اولین غزل حافظ، آن را تکمیل می کند. علاوه بر تأثیرپذیری آشکار ملّا از حافظ در اولین غزل او، ملّا مکرراً در غزلیاتش آشکارا و لفظاً خود را پیرو حافظ که در نظر او آگاه به علوم ربانی و معارف آسمانی است، می داند. پس از تحلیل و بررسی غزلیات ملّا و سنجش محتوای آن با غزلیات حافظ، روشن خواهد شد که ملّا در بسیاری از مضامین و حتی تصاویر مذکور در غزلیات خود، متأثر از فکر و ذهن حافظ در غزلیات است.

در این پژوهش، از میان مباحث مشترکی که در غزلیات ملّا و حافظ وجود دارد و نشان

دهنده تأثر و اقتباس ملّا از حافظ است، به موضوع پرمعنا و رایج عشق در غزلیات این دو شاعر خواهیم پرداخت زیرا عشق، اصلی ترین موضوع مذکور در غزلیات حافظ و به تبع او، در غزلیات ملاست.

۲-۳- پیشینه عشق در ادبیات فارسی و کرمانجی

پرداختن به موضوع عشق، در دنیای اسلام پیشینه‌ای دراز دارد و حتی احادیثی هم برای تشویق انسان به عشق ورزیدن منقول است. در طول تاریخ، رسالات متعددی، تخصصاً درباره عشق تألیف شده یا بخشی از آثار قدما، مختص موضوع عشق بوده است. آشنایی ایرانیان قدیم با بحث عشق، از آثار کسانی مانند ابن سینا، هجویری، شیخ اشراق، اخوان الصفا و لیست کتبی که در الفهرست ابن ندیم درباره عشق معرفی شده، آشکار است. طبقات مختلف اجتماعی، از فلاسفه، متکلمان، مفسران و مترجمان گرفته تا شاعران، صوفیه، عرفا و به طور کلی تمام دست‌به‌قلمان، از آغاز تاکنون، همگی در آثار خود گریزی به موضوع عشق داشته‌اند.

پیشینه عشق در ادبیات فارسی، به زمان پیدایش اولین سراینده‌گان فارسی گو برمی‌گردد. عشق از نوع انسانی و زمینی، در اشعار شاعران سده‌های نخست رایج بود و در سده پنجم، به تدریج، عشق عرفانی به وسیله صوفیه وارد ادبیات فارسی شد و در کنار پرداختن به عشق انسانی، عشق الهی هم تاکنون در ادبیات فارسی کاربرد دارد؛ عشقی که از رودکی و فرخی، از نوع انسانی آغاز شد و سنایی به تدریج هیأتی الهی به آن بخشید و سپس، عطار و مولوی، توجه به عشق الهی را قوت بخشیدند و سعدی، توجه به عشق انسانی را و در نهایت، حافظ تلفیقی از عشق انسانی و الهی را در غزلیات خود به نمایش گذاشت و پس از او هم تاکنون، سخن از عشق، یکی از داغ‌ترین و مهم‌ترین موضوعات رایج در ادبیات فارسی است. (ن.ک: رجایی بخارایی، ۱۳۷۳؛ ۶۳۲-۵۸۹ و زرین کوب، ۱۳۷۴: ۱۸۰-۱۷۷)

پیشینه پرداختن به موضوع عشق در ادبیات کرمانجی، به سده پنجم می‌رسد. با اندکی تورق و تأمل در اشعار علی حریری (م. ۴۷۱) در خواهیم یافت که عشق در اشعار او، محوریت خاصی داشته‌است. در اشعار ملّا احمد باته‌ای (م. ۸۹۶)، ملّای جزیری (م. ۱۰۵۰) و احمد

خانی (م. ۱۱۱۹) هم رد پای عشق به چشم می خورد. به نظر نویسنده این پژوهش، در گستره ادبیات کرمانجی، عشق در غزلیات ملای جزیری، همان برجستگی ای را دارد که عشق در غزلیات حافظ در حوزه ادبیات فارسی.

۲-۴- بررسی عشق بر اساس سه محور

پیام حافظ و ملّا در غزلیات آنها، عشق است و همین پیام عشق، باعث شده تا اشعارشان در میان فارس زبانان و کردزبانان پایدار بماند. عشق در اندیشه این دو شاعر، خلاصه انسانیت وجود است و تمام جهان بینی آنان مبتنی بر عشق است. عشق، بارزترین بُعد اندیشگانی حافظ و ملّا است و ابعاد دیگر تفکرات آنها هم، حول محور عشق می گردد و به عشق مرتبط است. عشق در نظر حافظ و ملّا، در هر وجهی که باشد، مایه کمال انسانی است زیرا انسان را با معشوق، پیوندی روحانی می بخشد و وجود او را در ماورای خود، وسعت و افزونی عطا می کند. عشق در غزلیات این دو شاعر، از جهتی حاصل تجربه شخصی عاشقانه آنهاست و از جهتی، دستاورد مطالعه و کندوکاو در سخنان تمام کسانی است که پیش از حافظ و ملّا به عشق پرداخته اند. دور از واقعیت نیست که معتقد باشیم، همین آمیختگی تجربه شخصی عشق، با عصاره منابع پیش از حافظ و ملّا درباره عشق، باعث شده است که غزلیات آنها در طول تاریخ ماندگار شود و اگر این گونه نبود، اشعار آنها یا به مخزنی سرشار از عواطف ساده و طبیعی عاشقانه بدون پشتوانه اندیشگانی مستحکم، تبدیل می شد یا به انباری از مباحث صرفاً تئوریک بدون عاطفه و واقعیت.

اکنون پس از ذکر این مقدمات و مباحث، عشق را با تکیه بر سه محور اصلی، در غزلیات حافظ و ملّا بررسی و تحلیل می کنیم و برای جلوگیری از اطناب، از هر موضوع به یک بیت نمونه از هر شاعر اکتفا می کنیم. باید توجه داشت که محورهای منتخب، برای سلسله بحث های مربوط به عشق، برگرفته از محتوای غزلیات خود ملّا است؛ به تعبیری، ملّا در غزلیات خود، کلیت عشق را در سه مرحله اصلی بیان کرده و تأکید او بر توصیف احوال عاشق در این سه مرحله است. ملّا اعتقاد دارد که محقق شدن عشق، نخست با توصیف و تبیین خاصیت آن در ذهن و دل عاشق صورت می گیرد؛ یعنی، نخستین جرقه های عشق ورزی، پس از

آگاهی عاشق از کم و کیف عشق و معشوق زده می‌شود و بعد از آن، عاشق قدم در وادی عشق‌ورزی می‌گذارد. در مرحله دوم، عاشق در همان بادی امر، با دشواری‌ها و مشکلات سلوک عشق مواجه می‌شود و قاعدتاً باید شرایط و ملزوماتی در او وجود داشته باشد تا بر سختی‌ها غلبه پیدا کند؛ اینجاست که ملأ مرحله سوم عشق و تحقق آن را منوط به داشتن ملزوماتی دانسته است که عاشق باید با تکیه بر آنها، عشق را به سرانجام برساند.

منوچهر مرتضوی، حافظ‌شناس مطرح کشورمان، در اثر ارزشمند خود، مکتب حافظ، جستجوگریخته مراحل و محورهای عشق در غزلیات حافظ را طوری توصیف و تبیین کرده است که شباهت بسیاری با نظایر آن در غزلیات ملأ دارد. «اینجاست مرحله تجلی پرتو حسن و احتیاج این حسن بی‌پایان به وجود موجودی که قادر به قبول این تجلی و تحمل این حسن بی‌پایان باشد، اینجاست مرحله ایجاد عشق... عاشق گریان و نالان، در پی معشوق می‌دود و معشوق با ناز و کرشمه، او را از خود می‌رانند... چون عاشق، صداقت و لیاقت خود را در عشق نشان داد... وصال و اتحاد حاصل می‌گردد ولی عاشق، بر اثر پایداری در عشق و اثبات وفاداری و فداکاری، به مقام و مرتبه‌ای می‌رسد که...» (مرتضوی، ۱۳۶۵: ۳۶۷ و ۴۰۱) همان‌طور که ملاحظه می‌شود، استاد مرتضوی هم عشق در غزلیات حافظ را حول سه محوری دانسته که ملا هم با تأثر از حافظ، به آن پرداخته است.

میر قادری هم با تأثر از مراحل و محورهایی که استاد مرتضوی به آنها اشاره کرده، به مقوله عشق در اشعار حافظ و ابن‌فارض پرداخته و مباحث خود را ذیل دو محور ویژگی‌های عشق و دشواری‌های آن تنظیم کرده است. او در خلال محور دوم، به ملزومات سلوک عشق هم پرداخته (ن.ک: میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۸۱-۱۶۷) و این، خود شاهد دیگری است برای اشتراک محورهای سه‌گانه عشق در اشعار شاعران سه زبان فارسی، عربی و کردی.

پژمان بختیاری و محمد معین هم به مقوله عشق در غزلیات حافظ پرداخته‌اند و هرچند به مراحل و محورهای عشق اشاره نکرده‌اند، اغلب زیرمجموعه‌های محورهای سه‌گانه این مقاله، از اصلی‌ترین مباحث آنهاست. (ن.ک: بختیاری، ۱۳۵۰: ۱۹۰-۱۷۴؛ معین، ۱۳۶۹:

۲-۴-۱- ماهیت و ویژگی عشق

الف: عشق، سرچشمه کائنات: از نظر ملا، عشق سرچشمه و حقیقت کائنات است. نخست، عشق به وجود آمد و سپس، عالم و آدم آفریده شد. به تعبیری، هدف از آفرینش و هستی، عشق بود و اگر عشق نبود جهان و آنچه در آن است، آفریده نمی شد. بنابراین، تمام آفریده‌ها از یک حقیقت واحد که عشق باشد، نشئت گرفته‌اند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۱؛ میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۷۱؛ معین، ۱۳۶۹: ۴۴۷؛ بختیاری، ۱۳۵۰: ۱۷۴) ملّا، این اندیشه را با روابط میان حروف، به شکل زیر بیان کرده است: «حَرْفِ ژِیکِ بَوْنَه فَصْلِ گَرِ بیری وانِ بِأصلِ / حَرْفِ دِبْتِ یَکِ خَطِّکِ خَطِّ کَوْنِمَا نُقْطَه مَ.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/۲۵) [تمام حروف از یک حرف واحد، نشئت گرفته و گسترش یافته‌اند که اگر این حروف را به اصل آن برگردانی، تمام حروف، در حکم خطی هستند که به یک نقطه واحد منتهی می شوند و آنچه جوهری و باقی است، آن نقطه واحد است، نه آن خط متشکل از حروف]. حافظ هم مشابه این نوع اندیشه را درباره عشق چنین بیان کرده است: «طفیل هستی عشق‌اند آدمی و پری / ارادتی بنما تا سعادت بیبری.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۶۱۴)

ب: عشق ازلی و ابدی: این عشق از نظر ملا و حافظ، موهبتی ازلی و ابدی است که خداوند به عاشق عطا فرموده است؛ بنابراین، عشق امری کنونی نیست بلکه ریشه آن به ازل برمی گردد و هیچ گاه هم به پایان نخواهد رسید و تا ابد، پایدار خواهد ماند. این عشق، پیش از آفرینش کون و مکان، به وجود آمده و نخستین جلوه وجود است و آمیخته با قدمت خداوند است. عشق، جاودان است و تا ابد خواهد ماند، همان‌طور که خداوند هم جاوید است؛ بنابراین، مستی عاشقان ازلی و ابدی است. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۲؛ میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۶۸؛ معین، ۱۳۶۹: ۴۴۷؛ بختیاری، ۱۳۵۰: ۱۷۴) ملّا درباره این موضوع چنین سروده است: «قَدْ حَكَّ تازَه ژِ عِشْقِی دِ اَزَلِ دَامَه حَکِیمِ / ژِ دِنُوشِینِ هِی و هِی هِی بُوخَه جَامَامَه لِبَالِبِ.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/۶۹) [خداوند حکیم، قدحی تازه از عشق در ازل به ما نوشاند و ما از آن شراب، تاکنون پیوسته می نوشیم ولی جام ما هنوز پر و لبالب است]. حافظ نیز شبیه اندیشه ملّا را پیش از او چنین به رشته نظم کشیده است: «در ازل داده است ما را ساقی لعل لب /

جرعه جامی که من مدهوش آن جامم هنوز.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۵۹)

ج: فطری و ناآموختنی بودن عشق: عشقی که علت و جلوه وجود است و ازلی و ابدی، به راحتی به دست نمی آید و بهره مندی و لذت آن، نصیب هر کسی نخواهد شد. این عشق، در خلال کتاب‌ها و در مدرسه وجود ندارد بلکه در حوزه علم حال است، نه قیل و قال مدرسه. به تعبیری، عشق، امری فطری است، نه اکتسابی و آموختنی (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۰، ۴۱۴). دیدگاه و عقیده ملّا در این زمینه چنین است: «مه ژ سرچشمه حیوان قدحک صافی فخار / ناگهی لذت و ذوقامه بصد جلد کتاب.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۶۰ / ۱) [ما از سرچشمه آب حیات جاودانی، قدحی از شراب خالص عشق نوشیدیم که تو با خواندن صد جلد کتاب هم به آن لذت و ذوق ما نخواهی رسید.] حافظ هم مکرراً به مسئله مورد بحث اشاره کرده است: «بشوی اوراق اگر هم درس مایی / که علم عشق در دفتر نباشد.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۲۱۹)

د: کیمیاگری عشق: در نظر ملا و حافظ، عشق اکسیر وجود است. عشق است که به عاشق ارزش می بخشد؛ این عشق، بهترین ثروت است و عاشق را با وجود پریشانی، از هر چیزی بی نیاز می کند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۲۰؛ میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۷۸-۱۷۷) ملّا درباره این موضوع، چنین سروده است: «میت ژ خدایی کو بعبد خو ملایی / اکسیر غم عشق نه دینار و درم دا.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱۴ / ۱) [خداوند را سپاس گزارم که به بنده خود، ملّا، غم عشق را که اکسیر وجود است، عطا کرد، نه ثروت‌های دنیوی مانند دینار و درم را.] حافظ هم دیدگاهی مشابه با دیدگاه ملّا درباره موضوع مذکور دارد: «هنگام تنگ دستی در عیش کوش و مستی / کین کیمای هستی قارون کند گدا را.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۸)

ه- آلودگی زدایی عشق: عشق، عالی ترین وسیله برای تطهیر روح و روان انسان است. نوشیدن باده عشق حقیقی، زنگار غم و آلودگی را از دل می زداید. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۳؛ میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۷۹؛ بختیاری، ۱۳۵۰: ۱۷۷) ملا دیدگاه خود را در این باب، چنین بیان کرده است: «نویا مطرب و چنگی فغان آفته خرچنگی / وره ساقی حتا کنگی نشوین دل ژفی ژنگی.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۲ / ۱) [- انعکاس نوای مطرب و چنگ در برج و

صورت فلکی خرچنگ، شور و فغان انداخته؛ ساقیا بیا تا کی باید دل را از زنگار غم و آلودگی‌ها پاک نکنیم؟]. حافظ هم دیدگاه خود را درباره موضوع مذکور، چنین بیان کرده است: «چون نقش غم ز دور بینی شراب خواه/ تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقرر است.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۷)

و- حیات‌بخشی عشق: باده عشق حقیقی، حیات‌بخش دل است. انسان تهی از عشق، مانند مرده‌ای است که با ورود عشق در دلش، دوباره زندگانی می‌یابد. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۱۷۸؛ معین، ۱۳۶۹: ۴۵۰) ملّا با تضمین اولین مصراع غزل اول دیوان حافظ، به این موضوع اشاره کرده است: «حیاتا دلّ میا باقی بنوشین دا بمشتاقی / ألا یا ایها الساقی أدر کأسا و ناولها.» (الزفکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۲/۱) [باده جاودانی عشق که حقیقی است، حیات‌بخش دل عاشق است؛ ساقیا آن باده را به مشتاقان بنوشان و هان، ساقیا جام باده را به گردش درآور و به ما بده.]. حافظ هم مشابه دیدگاه ملا را چنین بیان کرده است: «دل را که مرده بود حیاتی ز نو رسید/ تا بویی از نسیم می‌اش در مشام رفت.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۱۷)

و- عشق، مایه اتحاد: عشق، مقصود نهایی تمامی انسان‌ها و مایه اتحاد و جامع همه مسلک‌هاست. در راه عشق، مقصود تمام قشرها و مذاهب به یک حقیقت واحد ختم می‌شود. وقتی توجه انسان به عشق حقیقی باشد، دیگر فرقی نمی‌کند که این توجه از جانب مسلمان باشد یا کافر زیرا عشق، ورای قشر و ظاهر امور است؛ بنابراین، عشق الهی، در وجود تمام انسان‌ها نهادینه شده، هرچند برخی از آنها در هیئت کفر باشند و برخی در هیئت اسلام. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۶، ۴۰۸) ملّا درباره این موضوع، چنین سروده است: «هر دو برهین ته نه محراب چه ایمان و چه کفر/ بود و نابود کویکن أف چه ثواب و چه عقاب.» (الزفکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/۶۴) [ای محبوب! دو ابروی تو قبله‌گاه و مقصود مسلمان و کافر است و وجود و عدم کفر و ایمان، در این میان یکسان است؛ بنابراین، ثواب و عقاب هم بی‌معناست.]. حافظ هم درباره موضوع مذکور چنین سروده است: «همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست/ همه جا خانه عشق است چه مسجد چه کنشت.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۱۲)

ز: جهان شمولی عشق: ملّا و حافظ معتقدند که علاوه بر اینکه عشق، در فطرت تمام انسان‌ها نهادینه شده و هر کسی در هر مسلکی، متصل به حقیقت واحد عشق است، در پدیده‌های دیگر، اعم از جمادات، هم این عشق حقیقی وجود دارد و در وجود جز انسان هم متجلی می‌شود؛ بنابراین، جماداتی اعم از کوه و خورشید و ماه، جلوه‌ای از عشق حقیقی هستند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۶؛ میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۷۲) ملا تجلی عشق و معشوق حقیقی را بر پدیده‌های جهان، چنین وصف کرده است: «زِ وادِیِ ایمیِ دلیبرِ نزام اَنگَشْتَك إظهارِ کِر/ کُو خوش اَنوار و بَرَقین اُو تَجَلّائون دِ طُورِ پِدا». (الزفَنکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/ ۴۷) [نمی‌دانم که آیا محبوب یکی از انگشتان خود را در وادی ایمن آشکار کرد؟ زیرا نورها و برق‌های زیبا و بسیاری، در کوه طور متجلی و آشکار شد.] حافظ هم طبق دیدگاه خود، تمام دو عالم را تجلی عشق و معشوق توصیف کرده است: «هر دو عالم یک فروغ روی اوست / گفتمت پیدا و پنهان نیز هم.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۹۴)

۲-۴-۲- دشواری‌های سلوک راه عشق

الف - آسان‌نمایی عشق: عشق از نظر ملّا و حافظ، نوعی سلوک است و هر کسی توان به سرانجام رساندن آن را ندارد. برخی تصور می‌کنند که طی کردن راه عشق، کار آسانی است، در حالی که این راه، پر است از هزاران خطر و سختی و ناکامی؛ بنابراین، راه و کار عشق، در آغاز آسان به نظر می‌رسد و آسان‌نماست ولی در حقیقت، این گونه نیست و دشواری‌ها و مشکلات آن بعداً آشکار می‌شود. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۷ و میر قادری، ۱۳۸۴: ۱۷۳) ملّا با تضمین مصراع دوم اولین بیت غزل اول دیوان حافظ، به آسان‌نمایی عشق اشاره کرده است: «دِزانی رود و عود اُوک چه نَافِیتین سُرود اُوک/ که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکل‌ها.» (الزفَنکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/ ۴) [آیا می‌دانی که رود و عود اولین نغمه‌ای که سردادند چه بود؟ اولین نوای آنها، این بود که: عشق در آغاز آسان می‌نماید ولی بعداً دشوار می‌شود.] حافظ نیز علاوه بر بیتی که ملّا مصراع دوم آن را تضمین کرده، در ابیات دیگری مانند بیت زیر، به موضوع مذکور پرداخته است: «چو عاشق می‌شدم گفتم که بُردم گوهر مقصود/ ندانستم که این دریا چه موج خون‌فشان دارد.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱۶۱)

- ب- پایان‌پذیری دشواری‌های عشق:** مشکلات و دشواری‌های راه عشق، بسیار سخت و بی‌پایان است. این دشواری‌ها، جزئی از سلوک عشق است و عاشق در این راه، قطعاً با آنها روبه‌رو خواهد شد. عاشق، در راه عشق، در شرایطی سخت گرفتار می‌شود که هیچ امید و فریادرسی نمی‌تواند او را مدد کند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۷؛ میرقادری، ۱۳۸۴: ۱۷۶) ملأ درباره موضوع مذکور، چنین سروده است: «شَفَى ظُلَمَاتِ وَ دَرِيَايِ ثِ مَوْجَانِ قَطْ خَبْر نَائِي / شِكْسْتِي كَشْتِيَابَائِي عَجَاجِي وَ ي شَفَق دَائِي.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۸/۱) [شبی تاریک است و دریای عشق، سرشار از امواج خطرناک است و طوفان کشتی بادی را شکسته و هیچ خبری نیز از نور و روشنایی نیست.] حافظ هم در این باب، چنین سروده است: «کشتی - شکستگانیم ای باد شرطه برخیز/ باشد که باز بینیم دیدار آشنا را.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۷)
- ج- اختیارزدایی عشق:** ورود عشق در دل عاشق هم، ملزم اختیار عاشق نیست. این عشق است که مانند سلطانی قاهر، دل عاشق را فتح می‌کند و عاشق، قدرت انتخاب و نپذیرفتن ندارد؛ بنابراین، عشق، امری فطری قلمداد می‌شود که ربطی به اختیار انسان ندارد. (ن.ک: بختیاری، ۱۳۵۰: ۱۷۳) ملا در این باب، چنین بیان کرده است: «حُسْنَا حَبِيبِ وَ لُطْفِ يَارِ آفِيْتَه دِلِ عِشْقَا غَدَارِ / لَوْ سَلَبَ كَرِزِي اِخْتِيَارِ وَ ي حُسْنِ اَفِ اِيْجَابِ دَا.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱۶/۱) [حسن و لطف محبوب، عشق نیرومندی را در دل انداخت که این عشق اختیار را از دل سلب کرد؛ البته، این حسن و لطف، چنین تأثیری را ایجاد می‌کند.] حافظ هم درباره موضوع مذکور را چنین سروده است: «می‌خور که عاشقی نه به کسب است و اختیار/ این موهبت رسید ز میراث فطرت.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۲۲)
- د- بی‌قراری در عشق:** پس از ورود عشق در دل عاشق، اوضاع روحی و درونی او دگرگون می‌شود. آرامش و شکیبایی از وجود عاشق رخت می‌بندد و شیدایی و بی‌قراری، جایگزین آن می‌شود. ملأ درباره این موضوع چنین بیان کرده است: «صَبْرٍ وَ قَرَارِمِ كُوْبِرِ جَانِ وَ جَغْرَهُورِ دِكْرِ / ظُلْمِي وَه رَنَكِ كِي دِكْرِ جَانِ دَبَرِ وَ دِلِ تَبَا.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/۲۲) [عشق، صبر و قرار را از من سلب و جگرم را خرد کرد؛ این گونه ستمی بر من شد که جان و دل را هم از من سلب کرد.] حافظ هم درباره موضوع مذکور چنین سروده است:

«قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست / قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا؟»

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳)

۵- **بی‌وفایی معشوق:** عاشق با وجود شیدایی و مشکلات عشق، وفادارانه پای‌بند و متعهد معشوق خود است ولی یکی از سختی‌هایی که به دیگر دشواری‌های عشق افزوده می‌شود، بی‌وفایی و پای‌بند نبودن معشوق به عهد و پیمان با عاشق است. علی‌رغم اهمیت عهد و پیمان عشق نزد عاشق، معشوق اهمیتی به این عهد و میثاق نمی‌دهد. ملّا در این بیت، چنین بیان کرده‌است: «بیژ او شیرینا سُر پری دُرْدانه یا از مُشتری / کان عَهد و پیماننا بَری بی‌فایده چوَن شُبّه هَبّا.» (الزفَنکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۲۸ / ۱) [ای قاصد، به آن پری جذاب و شیرین که مانند دردانه است، بگو که من خریدار تو هستم؛ کجاست آن عهد و پیمان گذشته که با هم بستیم؟ که مانند گرد و خاک از بین رفت و هیچ سودی برای ما نداشت.] حافظ هم چنین سروده‌است: «نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل / بنال بلبل بی‌دل که جای فریاد است.»

(حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۴)

و- **استغنا و بی‌توجهی معشوق:** در این عشق، عاشق اهمیت چندانی برای معشوق ندارد. معشوق، احوالی از اوضاع پریشان عاشق خود نمی‌پرسد و جویای او نیست. استغنا و عشق و معشوق و نیازمندی عاشق، دو امر متضاد با هم است. عاشق، هرچه اظهار نیاز می‌کند، معشوق توجهی به او ندارد و شکوه و جلال او اجازه توجه به عاشق را به او نمی‌دهد. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۴) ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «لِکَلْبِ آستانِ خُوّه نَه پرسی قَط حَبیب جَارِکِ گُلونا اینّه بیری أم دَفی نیچیر و رافیدا.» (الزفَنکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۴۲ / ۱) [هرگز محبوب حتی یک‌بار هم احوالی از سگ آستان خود نپرسید؛ گویا به ذهن او خطور نمی‌کند که ما را همراه خود به شکار ببرد.] حافظ هم موضوع مذکور را چنین بیان کرده‌است: «ترک ما سوی کس نمی‌نگرد / آه از این کبریا و جاه و جلال.» (حافظ شیرازی،

۱۳۸۷: ۴۰۹)

ز- **نیرنگ و ستیز رقیب:** بی‌توجهی معشوق به عاشق، مانع دیدار و وصال است و تا اوضاع این‌گونه باشد، عاشق بایستی در فراق و هجران معشوق بماند. ملّا و حافظ، در بسیاری از ابیات

دیوان خود، علت این هجران را تلبیس و دشمنی رقیب و مراقب معشوق دانسته‌اند. رقیب، مانع دیدار عاشق و معشوق می‌شود و معشوق هم به نیرنگ او گوش می‌کند و عاشق را در فراق باقی می‌گذارد؛ بنابراین، برخی از آه و ناله‌های عاشق، متوجه رقیب و مسبب هجران است. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۳) ملّا در این باب اعتقادی چنین دارد: «رُوح و رَوَانِ مِین حَبِیبِ دِیسا بَتَلِیسا رَقِیب / رَتَجِیدَه کِر مِسکِین غَرِیب تَر کَا دِلِ أَحبابِ دا.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱۷/۱) [محبوب که روح و جان من است، دوباره با توجه به تلبیس و نیرنگ رقیب و مراقب خود، عاشق مسکین و غریب خود را رنجاند و مراعات دل دوست‌داران خود را نکرد.] حافظ هم دیدگاه خود را این‌باره چنین بیان کرده‌است: «چون بر حافظ خویشش نگذاری باری / ای رقیب از بر او یک دو قدم دورتر ک.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۰۸)

ح- خیال معشوق، یار همیشگی عاشق: عاشق، در فراق معشوق و اشتیاق دیدار او دائماً شیدا و بی‌خواب است. خیال معشوق، پیوسته در ذهن و جلوی چشمان عاشق است و اجازه خوابیدن به او نمی‌دهد. ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «نازِکِ قَدَا نُورِینِ بَشَرِ أَوْ بُو لَیْمِینِ نَقْشِ بَصَرِ / دِینَا خِیَالِ هَرِ سَحَرِ نَافِ دِیدَه بَی خِوابِ دا.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱۸/۱) [خیال محبوب، آن انسان نورانی و ظریف‌قامت، نقش چشمان من شده و دیدن خیال او هر سحرگاه در میان چشمان بی‌خواب من است.] حافظ هم چنین اعتقادی درباره موضوع مذکور دارد: «نقش خیال روی تو تا وقت صبح دم / بر کارگاه دیده بی‌خواب می‌زدم.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۴۳۳)

۲-۴-۳- ملزومات و ضروریات سلوک عشق

الف- تسلیم بی‌چون و چرا در برابر پیر: چنان که در بالا گذشت، عشق گذشته از اینکه امری مقدس و والاست، سختی‌هایی نیز در پی دارد؛ بنابراین، برای سلوک این راه، ضروریات و لوازمی باید باشد و عاشق بایستی به آنها توجه و عمل کند زیرا بدون این ضروریات، رسیدن به مقصد و حقیقت عشق ناممکن است. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۸؛ معین، ۱۳۶۹: ۴۵۰) ملّا و حافظ، عشق را سلوکی آسمانی می‌دانند و طی کردن این راه را نیازمند راهنمایی و ارشاد پیر و مرشدی که به حقایق و معارف آگاه است، می‌دانند. عاشق به

تنهایی و بدون مرشد، نمی‌تواند به مقصد عشق برسد؛ بنابراین، بایستی از پیر راه عشق مدد طلبد و از او اطاعت محض کند. ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «بقرآنی بآیاتی اگر پیر خراباتی / به بیژت سجده بن لایه مریدین وی دین قاتی.» (الزفکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۷/۱) [سوگند به قرآن و آیات آن که اگر پیر خرابات به مریدان دستور دهد که بر بت لات سجده ببرند، آنها فوراً از پیر اطاعت می‌کنند.] حافظ در این مورد چنین سروده‌است: «به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید / که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۱)

ب- گذشتن از جان خود: عاشق، در طی کردن راه عشق، به مرحله‌ای خواهد رسید که باید از جان خود هم دریغ نکند و آن را فدای دیدار و وصال معشوق کند زیرا هدف و مقصود عاشق از زندگی، تنها معشوق است و اوست که در حکم جان و روح عاشق است. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۴) ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «لیالِ علمِ ته معلومه ژه ژینی من تو مقصودی / فدای جان مه‌دی جان بت د قستا وصل و دیندا.» (الزفکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۵۲/۱) [ای محبوب! در دایره علم تو کاملاً آشکار است که مقصود ما از زندگی، تو هستی. تو، جان ما هستی و برای وصال و دیدن جان، بایستی جان را فدا کرد.] حافظ هم چنین سروده‌است: «جان به شکرانه کنم صرف گر آن دانه دُر / صدف سینه حافظ بود آرام گهش.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۹۱)

ج- اجتناب از خودبینی: عاشق نباید در راه عشق دچار غرور شود و نازیدن به علوم ظاهری، او را از دایره عشق بیرون کند زیرا این علوم، علاوه بر اینکه در برابر حقیقت عشق بی‌ارزش و ناسودمندند، پایدار هم نیستند و به راحتی نابود می‌شوند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۰۴ و معین، ۱۳۶۹: ۴۵۰) ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «بِحبابی مبه مغرور و هه سرگشته ملا / با فیر کفتیه وی بیهده سرگشته حباب.» (الزفکی القامشلی، ۱۹۸۷: ۶۳/۱) [ای ملّا! به حباب علوم ظاهری مغرور و متحیر مشو زیرا باد، در آن داخل شده و بیهوده بر سر دریای عشق سرگردان است.] حافظ هم این موضوع را چنین بیان کرده‌است: «فکر خود و رای خود در عالم رندی نیست / کفر است درین مذهب خودبینی و خودرای.» (حافظ، ۱۳۸۷: ۶۷۵)

د- ثبات قدم: عاشق بایستی در راه عشق، ثابت قدم باشد و با دشواری‌های آن بجنگد و لحظه‌ای سستی نکند. عاشقانی که سرمست از باده عشق حقیقی هستند، قطعاً با ملامت عوام و ظاهرینان روبه‌رو خواهند شد ولی لازم است که عاشق، ارزشی برای سرزنش آنها قائل نشود و به آنها توجهی نکند و راه عشق را ادامه دهد و پیوسته از باده عشق بنوشد. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۱۰ و بختیاری، ۱۳۵۰: ۱۷۵) ملاً چنین سروده‌است: «گوشِ بعامی مدّه ترکِ مدامی مدّه / اکثرهم فی عمی أغلبهم فی عمی». (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۲۴/۱) [ای عاشق و سالک راه حقیقت! به عوام‌الناس که بویی از عشق نبرده‌اند، گوش نکن و بی توجه باش و نوشیدن شراب عشق را ترک نکن زیرا اکثر آنها، گمراه و بی بصیرت هستند و به کنه عشق پی نبرده‌اند]. حافظ هم دیدگاه خود را درباره موضوع مذکور، چنین بیان کرده‌است: «باده خور غم مخور و پند مقلد مینوش / اعتبار سخن عام چه خواهد بودن؟». (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۵۳۳)

ه: شکیبایی نسبت به فراق معشوق: اجتماع عشق و صبر ناممکن است زیرا عشق، شیدایی و بی‌قراری را در پی دارد و شکیبایی را از بین می‌برد ولی عاشق راه عشق، هرچند برایش دشوار است، بایستی در برابر دشواری‌های فراق، بسیار صبور باشد زیرا گشایش کار او و وصال معشوق، در گرو صبر است. (ن.ک: معین، ۱۳۶۹: ۴۵۰) ملاً در این باب، چنین سروده: «زهی دردی مزن فرقت جگر سوت آتشی دا دل / جهی صبری نما چندان فرج من دی در صبریدا». (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۵۴/۱) [شگفتا که درد بزرگ هجران، جگرم را سوخت و آتش آن به دل هم رسید؛ جای صبری نمانده ولی باز هم در صبر، گشایش است و وصال، در گرو شکیبایی است]. حافظ موضوع مذکور را چنین بیان کرده‌است: «صبر است مرا چاره هجران تو ولیکن / چون صبر توان کرد که مقذور نماندست؟». (حافظ، ۱۳۸۷: ۵۶)

و- بردباری نسبت به جفای معشوق: عاشق بایستی در برابر جفای معشوق هم، شکیبیا و ثابت قدم باشد. او نباید بردباری خود را از دست دهد و نباید جور معشوق، آتش عشق را در وجودش سرد کند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۱۱) ملاً در این باب، چنین سروده‌است: «سار دبت دل ما به صد جور و جفایان ذره یک / عشق طبعت ناره هنگی دی به چت دژوار بت.»

(الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/ ۱۱۱) [آیا ذره‌ای از حرارت دل ما، با صد ستم و جفای محبوب سرد می‌شود؟ عشق در حقیقت، طبیعت آتش را دارد که هر چه پیش برود، دشوار و شدیدتر می‌شود.] حافظ هم موضوع مذکور را چنین بیان کرده‌است: «از ثبات خودم این نکته خوش آمد که به جور/ در سر کوی تو از پای طلب ننشستم.» (حافظ، ۱۳۸۷: ۴۲۴)

ز- **تلاش مستمر:** رسیدن به مقصود، در گرو تلاش فروان است. عاشق برای نیل به سرمنزل حقیقی عشق، بایستی پیوسته جهد و کوشش کند و لحظه‌ای سستی نکند. در این راه، تلاشی شبانه‌روز لازم است و اگر سعی مستمر عاشق نباشد، وصالی رخ نخواهد داد. (ن.ک: معین، ۱۳۶۹: ۴۵۰-۴۴۹) ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «إِی فِهْ خِضْرٍ رَا دِفِیْتِ آفَا حِیَاتِی بِتْ نَصِیْبِ/ دِی سَعِی وَّ جَهْدِ یَکْسَانِ بِنِ لِبَالِ وِی رُوز وَّ شَبِّ.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/ ۷۵) [کسی که خواستار همراهی با خضر و بهره‌مندی از آب حیات عشق است، بایستی در سعی و جهد برای وصال، شب و روز نزدش یکسان باشد.] حافظ هم درباره‌ی موضوع مذکور چنین سروده‌است: «عاقبت دست بر آن سرو بلندش برسد/ هر که را در طلبت همت او قاصر نیست.» (حافظ، ۱۳۸۷: ۹۸)

ح- **بی‌اعتنایی به امور غیر از عشق:** علاوه بر تلاش مستمر، بی‌اعتنایی به اموری جز عشق هم برای عاشق لازم است. عاشق بایستی تمام همت و توجه خود را معطوف عشق و معشوق خود کند و نباید با توجه به هیچ امری، اعم از اموال دنیوی، از مسیر اصلی خود منحرف شود زیرا وصال و رضایت معشوق، بزرگ‌ترین و والاترین ثروت برای عاشق است و تعلقات دنیوی، در برابر آن بی‌ارزش و کم‌اهمیت هستند. (ن.ک: مرتضوی، ۱۳۶۵: ۴۲۱) ملّا در این باب، چنین سروده‌است: «بِنْدَهْ باخوی به‌فیت دِی مِیلِ سِیم و زَر نَهْ کِت/ دا عَطَا یا پادشاهان بی‌حَدُّ وِ اِز مَارِ بِت.» (الزفنگی القامشلی، ۱۹۸۷: ۱/ ۱۱۰) [بندۀ عاشقی که خواستار خرسندی ارباب خود باشد، نباید رغبتی به سیم و زر داشته باشد تا عطایای فراوان و بی‌شمار پادشاهان نصیب او شود.] حافظ هم موضوع مذکور را چنین بیان کرده‌است: «نعیم هر دو جهان پیش عاشقان به جوی/ که این متاع قلیل است و آن عطای کثیر.» (حافظ شیرازی، ۱۳۸۷: ۳۴۶)

۳- نتیجه گیری

تأثیر فراگیر افکار و غزلیات حافظ بر اغلب سرایندگان پس از او، امری آشکار است. در این پژوهش، روشن شد که گستره تأثیر اندیشه حافظ به ادبیات کرمانجی هم کشیده شده است و ملای جزیری، به عنوان برجسته ترین غزل سرای ادبیات کرمانجی، در غزلیات خود متأثر و مقتبس از ذهن و اندیشه حافظ در غزلیات اوست. مفهوم عشق در غزلیات این دو سراینده، اشتراکات بسیاری دارد. دو نوع عشق روحانی و انسانی در غزلیات حافظ و ملا وجود دارد و به دو نوع باده آسمانی و زمینی هم اشاره شده است.

ملا در شرح و تفسیر سه محور عشق، یعنی مفهوم و ویژگی های عشق، دشواری های راه عشق و ضروریات سلوک عشق، از حافظ تأثیر پذیرفته است. از دیدگاه حافظ و ملا، عشق در محور اول، سرچشمه و حقیقت هستی است، موهبتی ازلی و ابدی است، به راحتی نصیب هر کس نخواهد شد، به عاشق ارزش و ثروت خواهد بخشید، عالی ترین وسیله تطهیر روح است، حیات بخش دل است، مقصود نهایی و مایه اتحاد تمام انسان ها و مسلک ها است. عشق در محور دوم، نوعی سلوک است که طی کردن آن، آسان به نظر می رسد ولی مشکلات و سختی های بسیار و بی پایانی دارد، هیچ راه نجاتی از این سختی ها وجود ندارد و هر کسی لایق آگاهی از این مشکلات نیست. عشق، احوال عاشق را دگرگون می کند، غارتگر دل و جان است و اختیار عاشق را سلب می کند. عشق در محور سوم، راهی است که طی کردن آن نیازمند راهنمایی مرشد است، عاشق باید از جان خود هم دریغ نکند، دچار غرور از علوم ظاهری خود نشود، در پیمودن راه عشق ثابت قدم باشد، به ملامت بی خبران توجهی نکند و شکیبیا و صبور باشد.

یادداشت ها

۱- در این مقاله، نمونه های شعری ملای جزیری از کتاب «العقد الجوهری فی شرح دیوان الشیخ الجزری» انتخاب شده، زیرا فونت و صورت نوشتاری این کتاب تناسب و همخوانی بیشتر و بهتری با فونت های رایج فارسی و عربی دارد.

فهرست منابع

- کتاب‌ها

- ۱- حافظ شیرازی، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۷). **دیوان غزلیات حافظ**، به کوشش خلیل خطیب رهبر. چاپ چهل و پنجم. تهران: صفی‌علی‌شاه.
- ۲- رجایی بخارایی، احمدعلی. (۱۳۷۳). **فرهنگ اشعار حافظ**. چاپ هفتم. تهران: علمی.
- ۳- رزاز، علی‌اکبر. (۱۳۶۸). **جمع پریشان: طبقه‌بندی موضوعی اشعار حافظ**، دو جلد. تهران: علمی.
- ۴- روحانی، باب‌الشیخ مه‌ردوخ. (۲۰۱۱). **میژووی ناودارانی کورد**، جلد اول. سنج: محمدماجد مردوخ روحانی.
- ۵- زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۴). **از کوچه رندان**. چاپ نهم. تهران: سخن.
- ۶- الزفکی القاشلی، احمد بن ملا محمد. (۱۹۸۷). **العقد الجوهری فی شرح دیوان الشیخ الجزری**، جلد اول. چاپ دوم. بغداد: الصباح.
- ۷- ژابا، الکسندر. (۱۲۷۷). **جامع‌ی رسالین و حکایتان بزمانی کورمانجی**. پترزبورگ: آکادمی امپراطوری.
- ۸- صادقی، شفیع. (۱۳۸۹). **ترجمه و شرح فارسی دیوان عارف ربانی شیخ احمد جزیری**. ارومیه: حسینی اصل.
- ۹- الصویرکی، محمدعلی. (۲۰۰۶). **معجم اعلام الکرد**. سلیمانیه: ژین.
- ۱۰- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۶۵). **مکتب حافظ**. چاپ دوم. تهران: توس.
- ۱۱- معین، محمد. (۱۳۶۹). **حافظ شیرین‌سخن**. به کوشش مه‌دخت معین. تهران: معین.
- ۱۲- مه‌لایی جزیری، احمد. (۲۰۰۵). **دیوانا مه‌لایی جزیری**. گردآوری ته‌حسین ئیبراهیم دوسکی. بغداد: هه‌ولیر.
- ۱۳- یشری، سیدیحیی. (۱۳۷۴). **آب طرب‌ناک: تحلیل موضوعی دیوان حافظ**. تهران: فکر روز.

– مقاله‌ها

- ۱- انوشیروانی، علی‌رضا. (۱۳۸۹). «ضرورت ادبیات تطبیقی در ایران». ویژه‌نامه ادبیات تطبیقی نامه فرهنگستان. شماره ۱، صص ۳۸-۶.
- ۲- بلو، جوینس. (۱۳۸۷). «کردی». در راهنمای زبان‌های ایرانی. به کوشش رودیگر اشمیت. ترجمه آرمان بختیاری و همکاران. ۵۴۱-۵۵۴. جلد دوم. چاپ دوم. تهران: ققنوس.
- ۳- بختیاری، پژمان. (۱۳۵۰). «عشق در اشعار خواجه». در مقالاتی درباره زندگی و شعر حافظ. ۱۹۵-۱۶۵. شیراز: دانشگاه پهلوی.
- ۴- شوقی نوبر، احمد. (۱۳۷۳). «باده عرفانی در دیوان حافظ». کیهان اندیشه. شماره ۵۳، صص ۷۴-۴۸.
- ۵- مرتضوی، منوچهر. (۱۳۳۲). «جام جم در دیوان حافظ». دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۲۷، صص ۲۰۸-۱۷۹.
- ۶- _____ . (۱۳۳۳). «عشق در دیوان حافظ». دانشکده ادبیات و علوم انسانی تبریز. شماره ۳۱، صص ۴۳۴-۳۸۷.
- ۷- میر قادری، سیدفضل‌الله. (۱۳۸۴). «بررسی تطبیقی ویژگی‌های عشق در شعر حافظ شیرازی و ابن فارض مصری». علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز. شماره ۴۴، صص ۱۸۴-۱۶۵.
- پایان‌نامه:**
- ۱- عیدی‌پور، شهاب. (۱۳۸۷). مقایسه جلوه‌های عشق در اشعار حافظ و ابن فارض. سید حسین سیدی. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات عربی. دانشگاه فردوسی مشهد.